

## غزل شماره ۶

- |  |   |   |
|--|---|---|
| که به سکر پادشاهی ز نظر مران گذارا     | ۱ | به ملازمان سلطان که رساند این دعا را    |
| مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را       | ۲ | ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم       |
| ز فریب او میندیش و غلط مکن نگارا       | ۳ | مژه سیاهت ار کرد به خون ما اشارت        |
| تو از این چه سود داری که نمی کنی مدارا | ۴ | دل عالمی بسوزی چو عذار بر فروزی         |
| به پیام آشنایان بنواز د آشنارا         | ۵ | همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی     |
| دل و جان فدای رویت بنا عذار مارا       | ۶ | چه قیامت است جاناکه به عاشقان نمودی     |
| که دعای صبحگاهی اثری کند شمارا         | ۷ | به خدا که جرعه ای ده تو به حافظ سحر خیز |



## ترج غزل

وزن غزل: فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن (رمل مثنی مشکول)

### بیت اول

چه کسی به آنها که ملازم خدمت سلطان هستند این دعا را می‌رساند؛ که به شکر اینکه پادشاه هستی با بیچارگان بی‌مهتری مکن.

دعا: نیایش، مدح و ثنا، سلام.

ملازمان: همراهان، نوکران، خدمتکاران.

برای اینکه من باب ادب، مستقیماً به سلطان پیام نداده باشم به ملازمان سلطان پیام می‌دهم تا به سلطان بگویند که به شکر اینکه پادشاه هستی گدا را از پیش خود مران. این معنی که ملازمان به سلطان بگویند در زمینه سخن مستتر است. زیرا مسلماً آنکه نباید به شکر پادشاهی گدا را از نظر براند سلطان است، ملازمان سلطان نیستند.

### بیت دوم

از مدعی که چون دیو از عواطف انسانی عاریست به خدا پناه می‌برم؛ شاید آن شهاب ثاقب این ستاره کوچک را یاری دهد.

رقیب: نگاهبان، مراقب؛ چون دو شخص عاشق یک‌تن یا یک چیز باشند هر یک را رقیب دیگری نامند؛ و در حافظ غالباً به معنای مخالف، مدعی و بدخواه آمده است.

شهاب: درخشش آتش، پاره‌ای از آتش؛ و مناسبت آن با دیو چنانکه در آیه ۱۸ از سوره حجر آمده، این است که چون شیطان از زمین قصد آسمان کند فرشتگان به تیر آتشین وی را بزنند و از صعود ممانعت کنند. پس شهاب ثاقب همان تیر آتشین است.

سها: ستاره کوچکی است در آسمان، نماد خردی بسیار و نوراندک، چنانکه در این بیت ناصر خسرو آمده:

معروف ناپدید سها بود بر فلک      من بر زمین کنون به مثال سها شدم

سهیل و سها را شاعران از روی صنعت تضاد فراوان به کار برده‌اند. سهیل را به خاطر روشنی و سها را به خاطر نوراندک:

تا بتابش نبود نجم سها همچو سهیل      تا بخوبی نبود هیچ ستاره چو قمر

"فراخی"

شاعر رقیب را به دیو یا آن شیطان که به آسمان می رود تشبیه کرده و خود را به ستاره کوچک می گوید هنگامی که دیو به آسمان می آید به خدا پناهنده می شوم تا با آذرخش شهاب او را بزند و مرا که ستاره ضعیفی هستم از شر او محفوظ دارد.

### بیت سوم

نگار من، اگر مژه سیاهت با اشاره دستور قتل ما را داد؛ متوجه فریبکاری او باش و کار غلط مکن. مقصود اینکه اگر چشم تو با عشوه گری قصد کشتن ما را داشت، تو سنگدل مباش، فریب مخور و ما را مکش که کار درستی نیست.

### بیت چهارم

وقتی گونه ها را بر افروخته می کنی دل خلق عالم را می سوزانی؛ برای تو چه فایده دارد که با مردم مدارا نمی کنی. عذار: موی گونه است و همان خط سبز با خط چهره که در اشعار فارسی می آید؛ اما در حافظ و مجموعا در ادب فارسی، غالبا به معنای چهره، گونه به کار برده می شود؛ چنانکه در بیت مورد بحث جز گونه معنای دیگری نمی توان به آن داد، زیرا "عذار بر فروزی" کنایه از چهره را آراشی کنی است.

### بیت پنجم

تمامی شب را به این امید می گذرانم که نسیم صبح از آشنایی برایم پیام محبت بیاورد، تا مایه نوازش و تسلائی خاطرم گردد. همه شب: تمامی و سراسر شب، تمام آن شب، این تعبیر در نظم و نثر قرون پنجم تا نهم فراوان دیده می شود...مختاری غزنوی گوید:

شب همه شب کبک زعفران چرد از کوه      روز همه روز از آن بخندد چندان

### بیت ششم

محبوب من چه قیامتی براه انداختی که چهره مثل ماه روشن و قد و بالای مثل سرو دلربای خود را به عاشقان نشان دادی.

**قیامت:** روز رستاخیز، و قیامت کردن یعنی شور و غوغا و هنگامه برپا کردن.

مصراع دوم در نسخه خانلری و قزوینی و بدل‌هایشان "دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را" است که در این صورت معنی این می‌شود: چه شور و غوغایی به پا کردی که روی خود را به عاشقان نشان دادی، دل و جان فدای روی تو، چهره خود را به ما نشان بده. ضعف این ضبط این است که باید مفهوم رویت را پیش از نمودی در مصراع اول محذوف بدانیم، به علاوه از لحاظ معنی نیز شاعر خود را از عاشقان جدا می‌سازد. ضبط ما بر اساس حافظ قدسی است که روشن و بی نقص است.

### بیت هفتم

به خدا قسمت می‌دهم که به حافظ سحر خیز جرعه‌ای شراب بده؛ زیرا دعایی که صبحگاه در حق شما کند موثر و مستجاب خواهد شد.  
مقصود اینکه حافظ صبح خیز و دعا خوان است و دعایی که به تو می‌کند به اجابت خواهد رسید.

\*\*\*\*\*

به گفته دکتر غنی این غزل احتمالاً در روزهای توقف شاه شجاع در میدان سعادت، بیرون دروازه شیراز و در روزگار ورود او به شهر سروده شده است. چنانکه حافظ لبرو می‌نویسد: "چون مردم شیراز از شاه محمود متنفر بودند از شاه شجاع که در آن موقع بر کرمان حکومت می‌کرد مخفیانه دعوت کردند که به شیراز بیاید. (مقارن ۷۶۷ ق)